



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۷/۱۱/۰۱



حنیف رهیاب رحیمی

عاشقی خیالی ...!

یاد همان عاشقی های قدیم بخیر. گرچه بیشتر آنها خیالی و در عالم رویا بود اما ضرر و تاوانش به دیگران نمی رسید تنها همو خود عاشق می فهمید و سوز و گدازش. عاشق آنوقت گاهی در خواب و گاهی در روز روشن فروغی از جمال معشوقه را می دید که مانند مهتاب و آفتاب بر خرابه های دلش می تابد و آن وادی مخروبه را اول چراغان می کند بعد له و لیگد و ویران.

معشوقه گاهی دختر همسایه بود که گاه و بیگاه نیم نگاهی می انداخت و با یک لبخند ساده آتش بل می کرد. گاهی هم دختر عمه، کاکا و ماما و خاله اما اینطور هم اکثر اوقات واقع می شد که معشوقه خیالی می بود. مثل عاشقی همین همکار سابق ما غلام جان.

تا هنوز یادم نرفته که غلام جان چگونه یک عاشق بی تاب شده بود، شب ها را با بیقراری و آه و ناله صبح می کرد و صبح که از بسترش بر میخاست با آن موهای ژولیده و چشم های پندیده، فکر می کردی مرده از قبر برخاسته، ازش می ترسیدی. خوراکش از خوراک یک مرغ هم کمتر شده بود و رنگش زرد زعفرانی.

ما چند نفر رفقای نزدیکش هرچه جست و جو کردیم نام و نشانی از معشوقه اش نیافتیم. از بس وارخطا شدیم مجبور با پدر و برادرش تماس گرفتیم و آنها پس از اینکه مدتی ما را در انتظار گذاشتند، احوال دادند که غلام جان همین طور عاشق خیالی مادر زاد است یعنی سر عاشقی عاشق است و معشوقه اش تنها در ذهن خودش تشریف دارد. ازو بعد ما هم گذاشتیمش به حالش، به خاطریکه دیدیم نه خودش به آدم می مانه و نه عاشقی اش و نه معشوقه اش.

غلام جان تنها نبود، در سرزمین عاشق پرور ما هزاران هزار غلام جان مانند ها بود که عاشق بودند، در آتش بی درمان عشق می سوختند، شب ها تا گل صبح بی خوابی می کشیدند اما معشوقه بیچاره از مرگ خود خبر داشت خو از دلداده و عاشقش نه.

این عاشقی های خیالی خیلی جوان ها را تباه و حتی به کام مرگ فرستاده بود. بارها اتفاق افتاده بود که برای دختری که معشوقه خیالی یکی از جوان ها بود، ماه های متوالی یک یا دو نفر خواستگار می آمد و بالاخره پدر و مادرش راضی شده او را با آن خواستگار نامزد می ساختند و اما عاشق اصلی سینه چاک بدون اینکه عشقش را به معشوقه اظهار کرده باشد، ناکام می ماند و در آتش بی وفایی کباب و خراب می شد.

به اهتمام ولی احمد نوری

باز هم یاد قدیم ها بخیر که تنها عشق و دلدادگی خیالی بود و در فضای لایتناهی خپ و چپ صورت می گرفت اما حالا بسیاری چیزها به طرف خیالی شدن روان است.

اخیراً مکتب های خیالی کشف شد معلمین خیالی، درس و تعلیم، تخته و تباشیر تعمیر مکتب چپراسی و سر معلم خیالی کشف شد همه شان معاش های شان گرفتند و دوباره ده فضا غیب شدند.

دیری نگذشت که شفاخانه های بی (خانه) یا بیمارستان های بدون (بیمار) خیالی پیدا شد. که نه تعمیر داشت و نه داکتر و نه بیمار. البته گفتند که نرس های خیالی هم با چینک های سفید شان، پیچکاری، پانسمان، سامان حماله و ختنه کردن هم از قید قلم نمانده و در لیست بوده.

نه تنها مکاتب بلکه بزودی از روی پوهنتون های خیالی پرده برداشته شد یعنی یک تعداد فارغین صنوف ۱۲ در امتحانات خیالی کانکور سهم گرفتند و به پوهنخی های خیالی کامیاب شدند و استادان خیالی مضامین خیالی را در آنجا تدریس کردند. فارغان این پوهنتون بدون شک این ملک را مانند بهشت خیالی خواهند ساخت.

این مسأله خیالی بودن بزودی در پولیس و اردو کشف شد که هزاران سرباز و افسر خیالی در کندک ها و تولی های خیالی جابجا شده بودند، در عالم خیال و با اسلحه خیالی با دشمن می جنگیدند.

می گویند که بعید از امکان نیست که عنقریب یک انتخابات خیالی براه انداخته شود و رئیس جمهور و رئیس اجرائیه خیالی انتخاب شوند و همه درین انتخابات خیالی بدون احساس خطر از طرف دشمنان، اشتراک نموده حکومت دلخواه شان را در عالم خیال انتخاب نمایند.

اما ترس بزرگ من از اینست که یکبار اینطور نشود که همه در عالم خیال غرق، مانند عاشق های خیالی دوره های پیش مصروف عشق و عاشقی و دلدادن و دل گرفتن خیالی و زد و بندهای شان باشند...

و ناگهان داماد دیگری با بادی قدیمی شپش زده، سه خروار پشم در سر و زیرش با خشتک کشال از راه پشت سر داخل و دست معشوقه نازنین را گرفته آنرا تصاحب کند!!!

(پایان)